



روشنک منصور: چهره زن درجرایدمشروطیت

نیمه دیگر
فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

سان اول، شماره اول، بهار ۱۳۶۳

هیئت تحریریه: فرح آذری، لیدیا آوانسیان، زهرا امینوار، گلنساء رازی
زری رحیمی، مریم صمدی، آدرطیری، ناهیدگیانه

همکاران فنی و طراحی: مزده آق قویونلو، کیوندخت صدیق.

حروفچینی: موسسه ایرانشهر، وشنگین

Offset Lithography by
Billing & Sons Ltd.
Guilford, London &
Worcester, G. Britain

طرح روی جلد: مزده آق قویونلو
خط روی جلد: ضیاء میرعبیدالیاقی

بهای تک شماره: ۳ پوند/۶ دلار
بهای اشتراک سه شماره:
فردی - اروپا: ۱۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوئی) ۱۸ دلار
کتابخانه ها و موسسات - اروپا: ۲۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوئی) ۳۶ دلار
(بهای اشتراک پلست زمینی برای همه نقاط برابر نرخ اروپا است.)
چک و سایر اوراق بانکی به نام Nimeye Digar نوشته شود.

نشانی پستی نیمه دیگر:
BM NASIM
London WC1N 3XX
BRITAIN

ندائی از دیار تجربه های عقیم عشق
جنش سافرجت زنان انگلیسی
چهره زن درجراید مشروطیت
گفتگوئی با دوزن ایرانی
داستان کوه رفتن

فرناز ملک
میتراشوتن
روشنک منصور
فرح آذری
آ- رحمانی

دراواخر سال ۱۹۰۷، آن هنگام که مشروطیت در ایران استقرار یافته بود،
Eustache de Lorey (وحتی پیش از او سیاحانی
 چون **Comte D'Allemagne**)، زن ایرانی
 را موجودی یافته بودند که پیرایه تمام و کمان اندرونی بود. اگر بخت یارش می
 بود، قدی چون سرو (میان بار یک و نیم)، چهره ای چون ماه و لبهایی چون غنچه
 داشت. چشمهایش آهووش بود و حجب او چونان پرنده ای دست نیافتنی می
 نمود. از نگاه بیگانه محفوظ و قدم گذاردن گهگاه او به خارج از خانه تنها با حضور
 همراه دیگری، و آنهم در لابلای پوششی کت و کلفت، ممکن می بود. چادری یک
 رنگ و ساده، به همراه سرآستین و یقه نیاس، بدن را از پای تا سر می پوشانید. دامنی
 کوتاه و تنبانی گشاد و سایر تزئینات جاذبه آفرین، همراه با صندل‌های تنگ
 و آزاردهنده، ذیب اندامش می بود. صندل را شاید لزان رو تنگ بر پایش می گرفتند
 که از رفت و آمدهایش بکاهند (چیزی که در فرهنگهای شرقی عمومیت دارد). چه
 سرگرمی و چه خواست هایش نشانی از «ناقص عقلی» او تلقی می شد. مذهبش مملو
 از خرافه و روزان و شبانش آغشته به خور و خواب و شربت نوشی و قلیان کشی و تن
 پروری و غیبیت دیگران می بود. این زنان «خوشبخت» متعلق به طبقات مرفه شهری
 بمنزله موجوداتی انگاشته می شدند که ملک طلق (متعلقه) و مخلوق بی چون و چرای
 آقا بالاسرهای خود بودند. تازه چنین وضعیتی در صورتی امکان داشت که «زنا»
 با بخت خوش به خانه شوهر می رفت و مورد حمایت او قرار می گرفت.
 وصفی این چنین، یادگار میسیونرهای کشورهای استعماری و سیاحان و محققان
 قرن نوزدهم، صرف نظر از کج بینی فرهنگی مستر در آن، مبین و موید حدود انتظاراتی
 است که می شد از الگوهای رفتار با زنان ایرانی داشت. این رمانهای ایرانی آن دوران
 نیز، در قالب «اندر زامه به زنان»، تایید می کند. زنان گرچه قادر بودند، با توسل به
 زیرکی و خدعه، به برخی از خواسته‌هایشان برسند؛ اما عملاً تمام درهای قضائی
 و قانونی به رویشان بسته بود. در واقع عمر آنان در قضائی سپری می شد که تغافل
 خودخواهانه و مکر آفرینی بی حاصل حاضه اش کرده بود. از او انتظار می رفت که،
 مطلقاً، قدم به مکانهای عمومی نگذارد. بر اساس حقوقی که برایش قائل
 بودند، «او» شیئی بیش نبود. به زبان کتبت «منزل» نام داشت؛ جایی که می

«توضیح نویسنده: این مقاله بر مبنای ارائه شفاهی مصنف در سمیناری تنظیم شده است. بدین
 جهت یادداشتها و منابع و مأخذ چنانچه باید و شاید کمن نیست.»

توانست به عنوان صیغه یا موجودی بی حق و حقوق، در آن سرکند. هستی اش در جنبه تصمیمات رقبا و هووهایش به بینوایی می گذشت. هیچگاه نه نوباوگی را تجربه می کرد و نه نوجوانی را؛ از امکانات خودسازی محروم بود و تمامی رفت به خود آید، مادری شده بود (وجه بهتر که پسری می آورد) تا دامار از روزگار عروس آینده اش در آورد. آنچه که مورخین و شاهدان را، به یکسان به حیرت می اندازد، ظهور ناگهانی این موجود عمیقاً عامی و خانه نشین در عرصه روابط اجتماعی است؛ موجودی که کسی نه قدرت ابراز وطن پرستی او را به رسمیت می شناخته و نه درک او را از مسائل سیاسی.

قصه نگارنده، در این مختصر، پژوهشی در باب چگونگی نقش اجتماعی و سیاسی زن از طریق واری گسترده جراید آن روزگار است. می توان گفت که از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم، جراید فارسی هم نشان و زبان انقلاب مشروطه بودند و هم «آینه جامعه». در عین حال همین جراید محملی را تشکیل می دادند که جنبه های گوناگون وضعیت زن در اجتماع را با خود حمل می کرد. سخنی چند در باب جراید و خوانندگانش در اینجا لازم می نماید. اهمیت و نقش جراید در طرح و شناساندن انقلاب مشروطه، به خوبی در تاریخ ثبت است. در سرزمینی که مردمش با امور مربوط به روزنامه نگاری آشنایی چندانی نداشتند، در عرض شش ماه، چهل روزنامه جدید التاسیس سر بلند کرد. همزمان با تکوین فکر مشروطه خواهی و پیش از تحقق انقلاب مشروطیت، جراید بانفوذ و ناسیونالیست در خارج از کشور و به هنگام آغاز قرن بیستم، در کار نشر افکار مترقی بودند. در اولین سالهای پس از استقرار مشروطیت، شکوفائی وسیعی در مطبوعات آزاد و در داخل خاک ایران بچشم می خورد. روزنامه نگاران به نقش و اهمیت افکار عامه و قدرت روزنامه نگاری در تأثیر گذاردن بر آن، واقف شدند. چنین بود که ۲۰ نفر از ۵ عضو اولین کمیته انقلابی رانویسندگان و روزنامه نگاران تشکیل می دادند. بنابر پژوهش حمید مولانا، تعداد کل روزنامه نگاران زن در خلال سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱، حدود ۳۰ نفر بوده است. به رغم بی سوادگی گسترده، ضرورت وجود روزنامه ها شناخته شد. نسخ روزنامه ها دست بدست می گشت و در قهوه خانه ها و اجتماعات به صدای بلند قرائت می شد. مقالات آنها مورد بحث قرار می گرفت و کاملاً فهمیده می شد. دانش مادر باره دامنه گسترده گی خوانندگان زن این روزنامه ها بسیار اندک است؛ به طریق اولی نمی دانیم طریق دسترسی زنان به روزنامه ها عمدتاً چگونه بوده است. در یک گفتگو در باب موضوع، به نگارنده اظهار شد که فحوائی مقالات روزنامه ها را در اندرونی ها نقل می کردند. پرواضح است که زنان خانواده های مرفه شهری، بخش اصلی خوانندگان زن روزنامه ها بودند. با وجود این

شاید تعجب آور نباشد که علی رغم مشارکت زنان در انقلاب، اولین روزنامه زنان، تنها در سال ۱۹۱۰ نشر یافت. بهرحال مکاتبات لاینقطع زنان باروزنامه‌ها دلیلی بر این واقعیت است که آنها در جریان امر بودند. نکته مهم دیگری که نباید از نظر دور باشد آنست که جراید آن روزگار بیش از آنکه منبع نشر اطلاعات باشند، ناشر افکار گردانندگانشان بودند. مطلب به گونه ای بود که تا سال ۱۹۱۵، بقای یک روزنامه وابستگی تام به شخصیت مدیر آن و هم چنین چگونگی نشر عقاید مربوط به مکاتب فکری داشت. با توجه به چنین اوضاعی، کوشش نگارنده عمدتاً بر بررسی عقاید و وجه نظرهای جراید، یعنی بررسی سرمقالات آنها، و ربطش با مسئله زنان ایران معطوف شده است.

روزنامه نگاران ونویسندگان ترقیخواه، با آگاهی بر احوال ملالت باری که بر زن ایرانی میگذشت، در رنج بودند. اولین اشارات به این اوضاع در روزنامه **قانون**، که میرزا ملکم خان به سال ۱۸۹۰ در لندن منتشر می کرد، درج گردید. نزد او وسید جمال الدین اسدآبادی، تأکید بر وضعیت زن بخشی از افکار مشروطه خواهانه راتشکیل میداد. مثلاً اشاره ذیل که در شماره ماه اوت، ۱۸۹۰ **قانون** درج شد همین سنخیت با اندیشه هایی است که ثانیه قرن بیستم، بکرات در جراید به چاپ می رسید: «نصف هرملت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی رود مگر به معاونت زنها. زنهاى ایران باید ملانکه ترویج آدمیت باشند. وجود آنها را در هر مقام باید خیلی محترم داشت. یک زن که ادم باشد می تواند بقدر صد مرد عاقل از برای پیشرفت آدمیت مصدر خدمت بشود. چنانکه الان در طهران و در چند ولایات ایران بعضی زنهاى محترم در ترویج آدمیت حقیقتاً کرامت میکنند. حالا که در ایران بسی مردها زن شده اند جای آنست که زنها به شوهرهای خود قدری درس مردی بدهند.»^۱

ملکم خان می نویسد: «اما تعجب آورتر از هر چیز استقبال شایانی است که زنان از مفهوم «آدمیت» کردند. کم نیست مواردی که زنان برجسته، صرفاً به وساطت قدرت اندیشه و تعلشان، از مردان روزگار ما پیشی فراوان گرفته اند. درک آنان از معنا و مزایای جامعه مبتنی بر آدمیت بسیار فراتر از مردان - یا به زبان صریح تر، مردان نامرد - ما است. عمه من، فلان السلطنه، که جانش حقیقتاً از دست نظام موجود به لب رسیده، بادست به یکی کردن با تعدادی از دوستانش خیال دارند یک آشوب باور نکردنی مخفیانه، بخصوص در اندرونی های اعیان و اشراف به راه اندازند.»

شواهد بعدی، نشان از آن چیزی دارد که ملکم خان پیشنهاد می کرد. فی الواقع، بنابه مطالعات اسماعیل رائین، آن لمبتون و شوسترانجمن های مخفی در حلقه زنان طبقات مرفه شهری تشکیل شده بود. ملکم خان ضمن آموزش و تعلیمات زنان

راتشویق می کرد. به عقیده او از آنجا که زنان «آموزگاران فرزندان ماهستند»، «خداوند گاران ملت اند». به عنوان مثال او نامه ای را نقل می کند که یک زن تحصیلکرده مرفه به روزنامه قانون نوشته: «ارزندهای ایران مایوس نباشید. ماهنوز اینقدر نامرد نشده ایم که مثل شوهران و جوانان این زمان سرمایه زندگی را منحصر به مشق بیعاری قرار داده باشیم. در این اتفاق آدمیت در این اردوی نجات ایران خوب می بینیم تکلیف ما چیست... قانون چشم و دل ما را یکمرتبه روشن ساخت. مشعل آدمیت الان در دست ماست و... خواهید دید که نفس ما با این مشعل مبارک... چه آتش حیات مشتعل خواهد ساخت» (قانون، شماره ۱۵)

چهار شماره بعد، قانون مباحثه ای را منتشر کرد که در آن ظاهراً چند مرد از جمله یک مجتهد باسیدی درگیر بحث اند. مجتهد میگوید این روزها درباره زنان گفتگوهای فراوان به گوش می رسد. آیا غرضی در کار است؟ سید جواب می دهد: «مادر باب زنها چنان عقیده بزرگ داریم که آنچه در حق آنها بگوئیم مبالغه نخواهد بود». سپس به تقدیر از نقش آنان، به مثابه مربی کودکان و ستون فقرات خانواده، می پردازد و ضرورت تحصیل برای آنان را یادآوری می کند. سرتیپی که آنجا حاضر بود از سیدی می پرسد، از آنجا که زن در چارچوب ضوابط ازدواج وابسته به مرد است، یک مرد چند زن می تواند اختیار کند؟ سید جواب می دهد: «مادر این مسئله و جمیع مسائل دیگر احکام خدا و اوامر شارع مقدس را در نهایت احترام تصدیق و اطاعت می کنیم و به متابعت روح آن اوامر معتقد هستیم که مفیدتر و شایسته تر اینست که هر آدم در خانه خود فقط یک منکوحه داشته باشد» (قانون شماره ۱۹)

ظاهراً طرح این مورد مشخص در میان مردم طرف اعتنای چندانی واقع نشد (گرچه زنان خود از اواسط انقلاب به بعد به آن پرداختند). همین موضوع بهانه به دست جراید ارتجاعی تری همچون روزنامه دعوت اسلام داد تا سروصدا به راه اندازند و ترقیخواهان را مورد حمله قرار دهند. انهایی که چنین مضامینی را وسیله تنویر افکار کرده بودند به «فرزنگی مآبی»، «بابی گری» و یا حتی «خیالپردازی» موسوم شدند. حتی جریده میانه رو تربیت صدایش درآمد و در یکی از پاورقی های خود اظهار داشت که اقدام بر علیه قوانین اسلامی راه به جایی نخواهد برد؛ مجلس می باید، بدون پرداختن به این مباحثات بی حاصل، به امور و وظایف اساسی خود پردازد.

از دیگر روزنامه های صدر مشروطه که به مساله زنان می پرداختند، ثریا بود که بین سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ میلادی در قاهره منتشر می شد. میرزا محمد علی خان کاشانی [معروف به پرورش] مشروطه خواهی با افکار مترقی بود. توجه او به مساله زن نیز از همین روحیه وی نشئت می گرفت. ثریا، طی پنج شماره، سلسله نوشته

های معروف به «مقاله مصاحبات» رادرج کرد که طی آن معضل زن را به تفصیل طرح کرد. نویسنده به روزگار گذشته زنان، که در تاریخ ایران نویسندگان و شعرای خلاق و باارزشی داشته اند، اشاره می کند و از اینکه اکنون به جمعی غافل و لاابالی تنزل یافته اند افسوس می خورد. همگام با وجوه یک جامعه منحط، زنان به ویژه بمثابه موجوداتی تلقی میشوند که کمترین خصایص انسانی را دارند. بیش و کم چیزی در ردیف حیوانات تکامل نیافته. اثری از موفقیت ها و قابلیت های هنری گذشته در آنها نمانده. به گفته پرورش زن ارو پائی از بیسوادی نفرت دارد؛ در ایران بی سوادی رامی پسندند، چرا که سواد چشم و گوش زنان را باز می کند. زن را ناقص العقل می پندارند و نتیجتاً آموختن را برایش خطرناک می شمارند. گویی هیچ توضیحی بردانش اندوزی او متصور نیست. به دلایل ناشناخته، این عقیده رواج دارد که دانش، عفت زن را ذایل می کند. پرورش دلیل این انحطاط را اسلام نمی داند، بلکه ایلغار مغول را سبب اصلی ارزیابی می کند. به باور او، محمد پیامبر اسلام به روشنی تصریح کرده که زنان همدمان معنوی مرد هاند؛ اما از آنجا که معارف کشور در وضعی چنین رقت آور است و مردان خود در شرایطی سترون و مقهور بسر می برند چگونه می توان انتظار داشت که زنان به منزلت پیشین خود دست یافته و در پهنه ادب به مدارج عالی راه یابند؛ آنهم در حالیکه ادبیاتی در کار نیست تا از آن سخن گوئیم.

و اما در پاسخ این سؤال که چرا علیرغم گفته پیامبر مبنی بر فریضه بودن دانش اندوزی، زنان از آن محرومند استدلال پرورش معطوف بر آنست که بطور کلی شیوه زندگی ما، شیوه مسلمانی نیست. ضمناً تذکر می دهد که در طبیعت قانونی که بر نازل بودن هوش و قابلیت زنان دلالت کند وجود ندارد. این سیاق که در چند شماره ژریا ادامه یافت، بخشی مهمی از ادبیات مربوط به نقش زنان را، از نظرگاه آزاداندیشان صدر مشروطیت، در برمی گیرد.

در دورانی که بذرافکار انقلابی افشاند می شد، نظریات ترقیخواهانه درباره زنان، فقط در جراید فارسی زبان خارج از ایران به بحث گرفته می شد. طبعاً این غیرعادی نبود، زیرا جراید داخل ایران تحت نظارت شدید و ممیزی بود و اندیشه های نوینی چون نیاز به تحصیلات برای بانوان، ضاله و مخمل نظم تلقی می شد. در آستانه پیروزی مشروطه، جراید آزاد رونق گرفتند و بسیاری از آنها وضع زنان را مدنظر قرار دادند. با توجه به تعداد فراوان جراید، نگارنده مجبور است دامنه مقاله فعلی را به یکی دو مورد مهم محدود کند.

یکی از جرایدی که از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۰۹ در تبریز نشر یافت، الحدید (بعدا عدالت) بود که با شوق تمام به طرح مسئله زنان می پرداخت. در این مورد هم شخصیت

سردبیر که سیدحسین عدالت باشد نقش مهمی ایفا می کرد. وی مردی معارف پرور و اهل ادب بود و عمیقاً به تعلیم و تربیت در جامعه و ارتقاء فرهنگ اهمیت می داد. از آنجا که مردی فرهیخته بود از خرافات و جهالت پیشگی، که قربانیان آن زنان بودند، نفرت داشت. کسروی مدعی است که برخی از مفاهیم آزادیخواهی نزد حسین عدالت از دوران اقامتش در روسیه نشئت گرفته و به نظریات زهرا آگین خارجی درباره آزادی زنان آلوده شده بود؛ چرا که در آن زمان که نفس کشف حجاب، حتی در مخیله خود زنان هم نمی گنجید، عدالت سخن از «تربیت بی پرده» و کنایات و اشارات دیگری از این قبیل بسیار داشت و در میان همقطاراناش به داشتن عقاید افراطی مشهور بود.

در واقع گرچه صدر هاشمی، حسین عدالت را مشروطه خواهی پیگیر و بنده مومن ملیت خواهی می خواند، اما می دانیم که همین بی پرده سخن گفتن هایش راجع به زنان کار را به آنجا کشید که خود مشروطه خواهان او را از تبریز بیرون رانند. یک منبع خارجی در روزنامه ای به نام **کار زنان** می نویسد:

«زمستان گذشته مقاله ای در جریده ای در تبریز طبع شد که مشوق آزادی زنان بود. این مقاله لحنی مطایبه آمیز داشت و زنان را «دنده کج» نامیده بود. چنان غوغایی به پا شد که عوام نویسنده را تهدید به کشتن و کشیدن به صلابه کردند. مقامات مسئول شهر، برای حفظ جاننش اول او را به زندان انداختند و بعداً هم به تهران فرستادندش که آب و هوایش برای بدعت گذاران سازگارتر است».

عدالت پیوسته نیاززنها به رها کردن سنت های کهنه و به دور افکندن خرافات را تاکید می کند و از مردان صمیمانه می خواهد تا در راه رهایی زنان و حتی فاحشگان گامی بردارند. می نویسد که اگر یکی را برانید، دیگری بزودی جانشین وی می شود؛ چرا مردان متدین ما علاجی برای این مرض جامعه نمی یابند تا به کلی بتوان آن را ریشه کن نمود؟

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل
علاجی کن کز دلم خون نیاید

عدالت وجود اندرزنامه های زنان را بالقوه مفید می داند، چرا که زنان باید از آن بیاموزند و عبرت گیرند که «چه نکنند» بدبختانه غالباً این رسالات را بعنوان مرجع می انگارند. آثاری همچون «کلثوم ننه» که بی شک برای استهزاء زنان نوشته شده در پاره ای اوقات به دست زنان نادان، و برای درپیش گرفتن شیوه های مبتذل، مورد استفاده قرار می گیرد. حسین عدالت می گوید که زنان باید در کسب دانش بکوشند و بدانند که این را مردها برای آنها نمی توانند انجام بدهند. این شدنی نیست مگر آنکه زنان خود در تاسیس مدارس برای خویش پیشقدم

شوند. حسین عدالت آنگاه برآن می شود تا با چاپ اعلانی در شماره شانزدهم جریده اش، قصد گشودن مدرسه دخترانه ی راه اضلاع عموم برساند. وی از انجمن ملی دعوت می کند تا در تدوین نظامنامه مدرسه مربوطه شرکت جوید و در عین حال از مردم تقاضای اعانه و طرح پیشنهاد می کند. جالب آن است که وی یکی از معدود نویسندگان است که هرگز زنان را با وصف «ضعیفه» یا «جنس لطیف» خطاب نمی کند و نیز از معدود کسانی بود که در هر شماره جریده اش یادای از زنان می کرد و به تفصیل از پی آمدهای جهل و بیسوادی آنها در زندگی آتی کودکان امروز سخن می گفت. در این مختصر مجان بازنمودن مفصل نمونه های کار او نیست؛ اما بدنیست بدانیم که حسین عدالت، فی لثم، توجه دارد که برخی از امراض عصبی کودکان ایرانی بر اثر شیوه های رعب و وحشتی است که مادران در تربیت آنان بکار می گیرند، وی از برخی از عادات سنتی مانند «بکفیر برادرشوهر گرفتار کردن»، لباسهای تجملی و دست و پا گیر زنان، اسراف آنان در مهمان نوازی و معاشرت، و عقب افتادگی کلی آنان در نحوه زندگی انتقادات شدید و پی در پی می کرد. بدین طریق روزنامه عدالت یکی از مهم ترین منابع راجع به زندگی و عادات زنان آن دوره است.

روزنامه **حبل المتین** با وسعت نشر و خوانندگان کثیرش، از مشربین دیگر آزادی زنان بود. این روزنامه، در سوم ژوئیه ۱۹۰۵، یک رشته مقاله تحت عنوان «حقوق و آزادیهای زنان» نشر داد. مویداالاسلام، سردبیر روزنامه، می نویسد: طی قرون متمادی حقوق زنان پایمال شده و خود آنان ناقص العقل و سست اراده تلقی شده اند. هر قابیبت و استعدادی که از خود بروز داده اند یا تصادف محض و یا حیل و نیرنگ قلمداد شده. عقیده بر این بوده که تعلیم دادن آنان نتیجه معکوس می دهد. زنان عملاً زندانی مردان بوده اند. می نویسد: «زنان مسیحی به کلیسای خود پناه می برند؛ زنان ما این راه نندشته اند».

بسیاری از زنان، در حالی که رویای صبح آزادی در سر داشتند، با جان باختند و یا خود را به کشتن دادند. هر زمان که جنگ یا غارتی پیش می آمد تجاوز به زنان از نخستین آثار آن بود. مویداالاسلام استدلال خود در این زمینه را، که با عقاید ملوکم خان دمسازی بسیار دارد، به صورتی آشتی ناپذیر و محکم، با اصلاحاتی به سود زنان همراه می کند. فحواى مقالات مربوط به زنان، همانند مابقی مطالب **حبل المتین**، مدام بر این تکیه دارد که زنان و مردان باید از خواب غفلت برخیزند و به اصلاح جامعه خویش همت گمارند.

در روزنامه های دیگر نیز شرارتی گذرابه احوال زنان دیده می شود. جرایدی از قبیل **استقلال**، **تربیت**، **ادب**، **حکمت** و غیره نقل از جانشانی و فداکاری

زنان نقاط مختلف دنیا می کنند. و غالب تر از همه تصاویر مطبوعات فکاهی است. جریان امتیاز به خارجی‌ان بهلول چنین ترسیم شده: «من که بیچاره و بی چیزم ولی شما می توانید دختران شایسته سرزمین ما را برید بین جوانان خود تقسیم کنید». یعنی اشاره به این وضع که حتی «ناموس» خلاق نیز در معرض داد و ستد است. ملا نصرالدین تصویر نقاشی شده ای را چاپ کرد که در آن یک خانواده اروپائی و یک خانواده ایرانی در کنار هم قرار داشتند. در این تصویر اروپائی ها جدی و مصمم به نظر می رسند و ایرانی ها، باتیبه بازی و مگس پرانی به تلف کردن وقت خود مشغولند.

آن هنگام که غالب جراید در افکار وطن پرستانه هم رای و نتیجتاً مبلغ اصلاح وضع زنان بودند، عناصر مرتجع (که بعدها توسط زنان آزادیخواه به ملانما موسوم شدند) در برابر این افکار هیاهو به راه انداختند. دعوت اسلام که به سردبیری آقامیرزا محمد امین التجار در بمبئی منتشر می شد، ضمن مقاله ای در شماره ماه ژوئیه ۱۹۰۷، مخالفت خود را صریحاً با کشف حجاب زنان اعلام کرد. دعوت اسلام تنها در شرایطی با تعلیم و تربیت زنان موافق است که تحت ضوابط خاص و فقط با رعایت احکام اسلامی صورت گیرد. مدارس دخترانه فقط باید توسط معلمین زن اداره شود؛ زنان مجازند فقط معدودی از مهارت ها را فرا گیرند، آنهم به این خاطر که به هنگام عسرت و احتیاج از آن سود گرفته و به خود فروشی نیفتند. دعوت اسلام هیچ اشاره ای به تعلیم و تربیت زنان به عنوان راه تئوریک و یا سرمایه ای در جهت ارتقاء وضع جامعه ندارد. ظاهراً سردبیر این جریده از درج مقاله ای در شماره دوم وطن منتشره در حیدرآباد هنده به خشم آمده بوده است. نگارنده تا کنون موفق به یافتن نسخه ای از جریده مزبور نشده و تنها می تواند به حدس اشاره کند که این روزنامه ای می بوده کوتاه عمر و به زودی به محاق تعطیل کشیده شده است. در صورت صحت حدس مزبور، آقامیرزا محمد فرصت مناسبی به دست آورده تا مخالفت خود را با افکار ناشی از فرنگی مآبی و هم چنین این فکر نامعقول که مجلس می باید داشتن بیش از یک همسر را غیر قانونی اعلام کند، اظهار دارد. مطلب فوق و مطالبی از این دست در جراید آن دوره، مبین این است که برخی از پیشنهادات ترقیخواهانه مربوط به حقوق زنان در مجلس طرح و مورد بحث قرار می گرفت. اما بنا به طبیعت خود بجائی نمی رسید و جراید هم توجه چندانی به آن نداشتند.^۲

بهر تقدیر صحاف باشی، نویسندگان مقاله یاد شده در روزنامه وطن، ظاهراً تعبیر و تاویلی نویسن از قوانین شریعت به دست داده بود تا ضمن آن آزادی بیشتری برای نسوان تامین شود. برای مثال وی مدعی شد که پیغمبر تاکید کرده که مردان و زنان در پی تحصیل علم

برآیند، حتی اگر مسافرت به چین لازم آید. دعوت اسلام در پاسخ به او با پرخاش می گوید: به چین رفتن هیچ ربطی به چادر ندارد. سپس مقاله لحنی جدید بخود می گیرد و به لفاظی معهود در دفاع از مواضع ارتجاعی می پردازد: از این گذشته معنی حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» که مورد استناد است به این معنی نیست که همه زنان و مردان مجبورند برای طلب علم به چین روند؛ بلکه برخی باید به چین روند و فرهیخته بازگردند. به عبارت دیگر مردان باید به چین رفته و پس از تحصیل علم بازگردند تا زنان خویش را تعلیم دهند. صحاف باشی متهم به این می شود تا ذهن نافرهیخته خویش را بر آن داشته تا به تفسیر آیات پیچیده قرآن پرداخته، و برخلاف چنین در یابد که پاره ای از تعالیم در مورد زنان، فقط به زمان پیامبر محدود بوده است. دعوت اسلام سپس می نویسد آیا کسی می تواند مدعی شود که نمازهای پنجگانه فقط محدود به زمان پیغمبری شده؟ اگر چنین نیست، چرا می باید از قوانین مربوط به زنان چنین برداشت محدودی شود؟ چنین پیدا است که نویسنده خیال دارد از ارزشهای اسلام، بهر قیمتی که شده، حراست کند.

از نظر این روزنامه، در واقع تمام این جا و جنگالها بر سر زنان، توطئه ای است که فرنگی مآبان ساخته و پرداخته اند (باید توجه داشت که همین روزنامه بعد از خود راهمفکر شیخ فضل اله نوری کرد). می نویسد هنگامی که کشوری در جهان رو به ترقی می رود آداب و رسوم او، هر چند هم که یادگار بیت پرستان و مشرکین باشد، باز هم مورد تقلید قرار می گیرد. فی المثل هر مرد معقولی درک می کند که شیوه لباس پوشیدن زنان ارو پائی با دامن و دنباله دراز آن، فقط منجر به حمل کشفات معاویه درون خانه ها می شود و از این رو لغو و بی معنی است. بهر تقدیر باید جلو همین کار لغو را، که به شدت مورد توجه فرنگی مآبان سهل اندیش است، گرفت. در همین زمینه پیش از شیوع مسئله طلاق میان ارو پائیان، فرنگی مآبان، خود را آنقدر دایه مهربانتر از مادر می دانند که آداب طلاق را به باد انتقاد می گیرند. مع الوصف ارو پائیان ناگهان قوانین طلاق اسلام را مدنظر قرار می دهند و پرستندگان غرب سکوت پیشه می کنند. از آنجا که در حال حاضر تعدد زوجات در ارو پا پذیرفته نیست، سست اندیشان جامعه مامخالف آندند. ما از این گونه افراد می خواهیم تا در انتظار آن باشند که ارو پائیان بفکر گرفتن زنان متعدد بیفتند و این سست مایگان سکوت پیشه کنند.

در شماره اکتبر نشریه معارف، به سال ۱۹۰۷، مقاله ای است درباره افتتاح مدرسه توسل در قزوین که زیر عنوان «اخیار داخله» آمده است. چنین پیدا است که شخصی به نام آقامیرزا حسن شیخ الاسلام، بخاطر احداث مدرسه جدیدی، به خشم آمده باشد. از نظر او مخارج احداث این مدرسه می توانست صرف «طلبه

های» اوشود. شخصی از قول وی نقل کرده بود که گفته است: «امروز جمعی از زنها رامی گمارم مدرسه را خراب بنمایند و اجزاء مدرسه را از شهر تبعید کنند». (معارف شماره ۱۸، ۵۴، ۱۳۲۵) چند روز بعد، در عمل چنین اتفاقی افتاد. بالا جبار مدرسه را برای یک روز بستند و نویسنده مقاله که گمنام ماندن را ترجیح داده بود، مجبور به استمداد از خوانندگان نشریه شد. این و چند قضیه دیگر نشان می دهد که با توجه به تاثیر زنان بر عرصه روابط سیاسی خارج از خانه، این امکان وجود داشت تا عوامل ضد مشروطه و ارتجاعی هرازگاهی از زنان بهره گیری سیاسی کنند (فی المثل حادثه همدان را باید به یاد آورد که به گروهی از زنان پول دادند تا از ورود و کیل مجلس به بازار شهر جلوگیری کنند و او را به باد لعن و نفرین گیرند). معذالک چنین حوادثی شیوع چندانی نداشت. غالب جراید آزاد نه تنها از حقوق زنان (گرچه با شور و شوق متفاوت) سخن گفتند بلکه حتی از نقش ارزنده آنها در مبارزه ملی بسیار چیزها نوشتند. از این رو مطبوعات رامی توان عامل مهمی در ارزیابی نظریات گوناگون در میان روحانیون مشروطه خواه (همچون طباطبائی و آقاسید جمال الدین [واعظ]) و روحانیون مرتجعی همانند شیخ فضل اله نوری دانست.

ایشک که به طرز تفکر از باب جراید و نظریات آنان درباره زنان نگریم، بدنیست بینیم فعالیت ها و مشارکت واقعی زنان در حوادث انقلاب مشروطه چه کیفیتی داشته است.

بیات فلیپ، در یکی از معدود مقالاتی که درباره نقش زنان ایران بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ نگاشته شده، می گوید که: «غالب منابع ایرانی در ارزیابی تفاهم آمیز فعالیت های زنان غافل مانده اند». شاید واقع بینانه تر است که گفته شود آن هنگام که منابع تاریخی تصویر نا کاملی از نقش زنان در مشروطه می دهد، گزارشهای جراید در این باب دو جنبه دارد. به این معنی که گزارشهای اوایل انقلاب با گزارشهای بعد از ۱۹۰۹ متفاوت است.

در اوایل انقلاب نقش زنان بیشتر معطوف به پشتیبانی از آن بود. زنان، غالب اوقات، مجری دستورات علما بودند؛ همسران خود را تشویق به ادامه مبارزات انقلابی، و خود در حمایت از آنان راهپیمائی می کردند؛ به سازماندهی خود در انجمن های مختلفی میپرداختند؛ به منحصصین کمک مالی میکردند؛ در متن سخنرانیهای رامی نوشتند که بعضی شان به صدای بلند، در مساجد و برای مردان، خوانده می شد؛ در اجتماعات، زنان مجاز بودند از پس پرده به سخنرانی مردان گوش دهند؛ حتی به جراید نامه می نوشتند و همبستگی خود با نهضت مشروطه را اعلام می کردند. زنی، شعری مطول در ستایش مشروطیت سرود. روزنامه عدالت در شماره

۲۷ خود خبر از حادثه ذیل می دهد:

«جناب آقاسید جمال الدین به درجه ای اهالی ربه هیجان آورده که روزی در بین صحبت از وضع پریشانی و ذلت ملت ذکر نموده و گفته: که اساس وقوام مشروطیت بی پول نمسی شود باید هرکس بقدر همت خود در این راه بذل مالی نماید. یک مرتبه هیاهوئی از طرف نسوان که حاضر بودند برخاسته زنان فقیره گوشواره خود ربه دست گرفته و برای اعانه در این راه مقدس عرضه داشته اند. و یکی از مخدرات نیز جناب آقا را مخاطب داشته و گفته: که من دوتا پسری دارم هر یکی روزی دو قران مزد میگیرند بعد از این به دوهزار قناعت کرده و دو قران دیگرش را بهر محلیکه معین فرمایند بطور یومیه تقدیم می نمایم». (عده‌الت شماره ۲۷، صفحه ۲، ۲۹ شوال ۱۳۲۴)

وقتی که بالاخره در ۱۹۰۵، مشروطه تحقق یافت از آن همه مشارکت و همدلی زنان کمتر ذکری درجراید به میان آمد. روزنامه‌ها مقالات مفصل و اساسی خود ربه قانون انتخابات، مصوب سپتامبر ۱۹۰۶ اختصاص دادند. بنا بر آن قانون، زنان از حق رای مطلقاً محروم بودند. این قانون، که خود به اندازه کافی گویاست چنین است:

«کسانیکه کلاً حق رای ندارند: ۱- زنها ۲- افراد خارج از رشد و آندهایی که احتیاج به قیم شرعی دارند ۳- خارجی ۴- اشخاص زیر ۲۵ سال ۵- مفسدین ۶- افراد ورشکست که بی گناه بودن خود را ثابت نکرده اند ۷- قاتلین، دزدها و مجرمین...» (از تریبیت، ۱۵ شعبان ۱۳۲۴، شماره ۴۱۳)

از آن زمان به بعد، تغییری در وجه نظر علمای ترقیخواه و مشروطه خواهان قابل ردگیری است؛ این تغییر را می توان از مطالعه جراید در یافت چون از بعضی مطالب در مورد زنان دیگر سخنی گفته نمی شد. حتی خود زنان نیز رفتاری متفاوت در پیش گرفتند. کوشش های آنها، از این به بعد، گرچه همگام با مشروطه خواهان است، لزمه آن نیست که قبلاً بوده. گویی پی برده بودند که «زن» بودنشان، دانش آموزیشان و کشف حجابشان هیچگاه خواستهایی نبوده که، در نظر مردان هم سنگرشان، معقول جلوه کرده باشد. حامیان آنها، در میان نام آوران جهان مطبوعات، آنقدر کم بودند که عملاً هیچ کار موثری رانمی توانستند از پیش ببرند. ارباب مطبوعات مترقی با حسن نیت تمام از مبارزات زنان پشتیبانی کرده بودند، بی آنکه حقوق و احتیاجات مستقل آنها ربه رسمیت شناخته بوده باشند. بدون شک ایجاد سریع تعداد کثیری مدرسه دخترانه گامی به جلو محسوب می شد؛ اما آنچه که در این مدارس تدریس می شد و اینکه زنان تا چه حد مریبان «نسل جدیدی از ملیون» هستند، چیزی نبود که برفوق مراد آنها باشد.

به عنوان نمونه ای از سهل انگاری ارباب جراید، میتوان از حادثه ۱۰

ژانویه ۱۹۰۶ یاد کرد. در آن روز هنگامی که کالسگه شاه در حال عبور به سوی منزل یکی از اعیان بود، انبوهی از زنانی که در خیابانها راهپیمائی می کردند، به سوی او هجوم بردند. کالسگه محاصره و مجبور به ایستادن شد. زنان فریاد می زدند که فقط علما را رهبر خود می دانند و خواستار پایان دادن به تبعید آنها و بازگرداندنشان به تهران بودند. سپس یکی از آنها عریضه ای بدین مضمون به شاه داد: «وای از آن روزی که تاج سلطنت را از سرتان و عصای فرمانروائی را از دستتان بگیرند!» شرح حادثه فوق را کسروی و ناظم الاسلام کرمانی داده اند. ناظم الاسلام می گوید که ناآرامی واقع و بازار برای یک روز بسته شد.

در یکی از شلوغ ترین خیابانهای تهران، وسط روز روشن، زنان در حال راهپیمائی و برگرفتن چادر از سر خود شعار می دادند: «پاینده باد مشروطه! پاینده باد آزادی! مشروطه به ما آزادی داده است. ما باید خودمان را از بند مذهب آزاد کنیم تا آن طور که می خواهیم زندگی کنیم». افکار عامه چنان بر علیه آنها برانگیخته شد که حتی مشروطه خواهان نیز مصلحت را در انکار هرگونه همبستگی با این زنان «بدنام» دیدند. آنها با آسودگی خاطر، گناه این «حادثه زشت» را به گردن مرتجعینی انداختند که به «فاحشگان» پول داده بودند تا انقلاب را در انظار مردم، بی اعتبار سازند. بیش و کم در همان ایام بود که سیدحسین عدالت مجبور شد روزنامه اش را در تبریز تعطیل کرده، خود به تهران مهاجرت کند.

گرچه مورخین وجود انجمن های سری زنان را مدلل کرده اند، چراید هرگز به درج اخبار مربوط به این انجمن ها نپرداختند. اکنون دانسته است که در تهران دهها انجمن سری زنان فعالیت می کردند و همگی تحت اداره یک سازمان متمرکز اداره می شد. این انجمن ها به حمایت از مردان رهبر جنبش ادامه می دادند و به میهن پرستی و از خود گذشتگی معروف بودند. زمانی که مجلس تصمیم به احداث بانک ملی، بدون استقراض از دول خارجی، گرفت زنان باشوق فراوان مقادیر زیادی پول تدارک دیدند و حتی جواهرات خود را اهدا کردند. در مورد این مشارکت سازمان یافته نیز، که به ظن قوی انجمن هادران نقش داشتند، چراید هیچگونه اقدام جدی، در درج خبر و گزارش، صورت ندادند.

در سوم دسامبر ۱۹۰۶، یک زن قزوینی به حبل المتین می نویسد: اینک مشروطه مانع احقاق حق زنان شد را توضیح دهید؛ و می افزاید: زنان تظاهرات به راه نینداختند که خنشان پایمال شود - به تاریخ بنگرید و ملکه و یکتوریا، کلوپاترا و سمیرامیس را ببینید؛ زنان برای بقای ملت و خانواده رکن اساسی اند و به همین خاطر کسب دانش ضرورت تام برایشان دارد. در آوریل ۱۹۰۷، جهان اسلام، فصلنامه ای که به دست میسیونرهای مسیحی در پاریس نشر می

شد، نوشت: «جنبش آزادیخواهی در ایران هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند آنچه برای زنان مصر و ترکیه حاصل شده را حاصل کند». واقعیت این است که، از آن زمان به بعد، اطلاعات مادر باره زنان، تا حد زیادی در گرو و مرهون اخبار پراکنده ای است که جراید خارجی و نشریات میسیونرهای مذهبی بدست داده اند. به گزارش آنها در ایران «انجمن نسوان» تشکیل شده است. هر جمعه زنان گرد می آیند تا درباره مشکلات اجتماعی و سیاسی خود بحث کنند. (به این امید که وضع [نابسامان] مادی و معنوی خود را بهبود بخشند). رئیس انجمن خواستار اتحاد، حضور مستمر و رعایت دقیق مقررات شده است. وی تاکید کرده که زنان می باید ترقی مملکت را وجهه همت خود قرار دهند و برای کمک به توسعه اقتصاد، فقط منسوجات ساخت کشور را مصرف کنند. نشریه میسیونری با توجه تمام هرگونه خبر در باب فعالیت های زنان ایران راجع و نسبت به اقدامات متهورانه و آقا بالاسر ستیزانه آنها، که ظاهراً اطراف و اکناف مملکت صورت می گرفت، توجه فراوان مبذول می داشت. غربیها، بخصوص از طرف شدن این به اصطلاح «ضعیفه ها» با مجلس ایران، تحت تاثیر قرار گرفته بودند.

سیصد زن (که برخی زیر چادرشان طپانچه پنهان داشتند) به سوی ساختمان مجلس روانه و خواهان گفتگو با رئیس آن شدند. وقتی که تعدادی از وکلا به دیدارشان آمدند، زنان چادرهایشان را بکناری انداختند و طپانچه کشان تهدید کردند که در صورت تسامح نمایندگان نسبت به آزادی و شرف ملت، شوهران و فرزندان و خودشان را خواهند کشت.

اما تنها چیزی که، از آنچه گذشت، در جراید فارسی منعکس شد انتشار سخنرانی اولیه ای بود که به اقدام فوق الذکر انجامید. این سخنرانی را دختر مرحوم آقاشیخ هادی، در جلسه انجمن نسوان، ایراد کرده بود. وی در این سخنرانی، ضمن تشجیع زنان به کمک در جلوگیری از نزاع یک ملت، می پرسد چرا درباره نیروهای نظامی بیگانه در خیابانهای شهر از نمایندگان ملت بازخواست نمی شود؟ چرا، علیرغم تصویب مجلس و تشریک مساعی و ثبت نام مردم ولایات، قرضه ملی به جریان نمی افتد؟ چرا اصلاحات به تعویق افتاده و هرگونه برنامه دچار سکون شده؟ چرا به افراد اجازه داده می شود بدون مجوز سلاح حمل کنند و بدین وسیله به نیروهای بیگانه اجازه داده می شود که به بهانه استقرار نظم مبالغه گزاف از ثروت مملکت را صرف مخارج نالازم کنند.

بصیرت نهفته در این سخنان به ما امکان می دهد بر جنبه دیگری از قضیه، که وسیعاً مورد بی مهری جراید قرار گرفت، انگشت گذاریم. در شرایطی که تجلیل و تکریم بسیاری از مردان مبارز و قهرمان مشروطیت عمومیت داشت، زنانی که

قاعدتاً دوش به دوش آنها مجاهدت کرده بودند بی نام و بی چهره باقیماندند. ذکر نمونه ای کوچک، گویای منظور ماست: صدیقه دولت آبادی - کسی که بعدها سردبیر زبان زنان شد - مشروطه خواهی فعال بود. در نیمه دوم دوران انقلاب، وی از ارکان اصلی «شرکت خواتین اصفهان» بود. از شرایط عضویت در این شرکت آن بود که زنان متقاضی ملزم بودند قسم یاد کنند که دختران خود رادرنه سالگی شوهر نخواهند داد، از استعمال مواد و وسایل آرایشی خودداری خواهند کرد؛ و لباسهای خود را فقط با پارچه های ساخت وطن خواهند دوخت.

محترم خانم اسکندری شخصیت برجسته دیگری در میان زنان صدر جنبش حقوق زن بود. «انجمن نسوان وطنخواه» را او بنیاد گذاشت و خود از روزنامه نگاران نشریه این انجمن شد. پدرش که از موسسین «انجمن آدمیت» بود، روزی بایکی دیگر از اعضای این انجمن مباحثه می کردند. محترم خانم نیز حضور داشت و مبحث پراهمیت ذیل را مطرح کرد: «بعد از پیروزی انقلاب برای احقاق حقوق زنان چه در نظر خواهید گرفت؟».

میرزا طاهر، دوست پدر محترم خانم و مخاطب او پاسخ داده بود: که «از حالا باید فکری برای چادر به سر کردن شما که پیداست به رشد رسیده اید بکنیم». محترم خانم، برافروخته و به لحنی بی پروا و طعنه آمیز، گفت: «پس از همین حالا بدانید کسی که با طرز فکر دوران پادشاه و زوزک می اندیشد هرگز در انقلاب موفق نمی شود». این سخن گستاخانه در حضور پدر و در جواب آزاده مردی که مورد تکریم همگان بود چنان موثر می افتد که عتاب پدر را بر او نادیده می انگارند و خود میرزا طاهر می گوید: «چه خوب شد که شوخی من و اعتراض دختر عزیز ما بحثی جدی به میان آورد» و بعد خطاب به محترم خانم می گوید: «حق به جانب تست. نمی ازملت ایران رانمی توان در نتایج انقلاب سهیم ندانست و حقوق آنها را بازنگرفت». ۳ محترم خانم یکی از فعالترین زنان عصر خویش بود. «انجمن خواتین وطنخواه» تنها با محترم خانم هویت نمی یافت. در میان اعضاء این انجمن، کسانی چون صدیقه دولت آبادی، منصوره افشار، فخر عظماء ارغون و بانو صفیه اسکندری که بیشتر به شازده ملوک شهرت داشت، نیز بودند. در هیچ یک از جراید فارسی زبان به هیچ یک از زنان مذکور کوچکترین توجهی معطوف نشد. در ماه سپتامبر ۱۹۰۸ تا ایزدین لندن جوابیه سرادواردگری به تلگراف «کمیته زنان ایرانی» را منتشر کرد. در این تلگراف، زنان ایرانی از گری درخواست کرده بودند که از زنان ایرانی در مبارزه شان بر علیه دخالت روس در امور ایران پشتیبانی کند. همان روزنامه در یکی از شماره های ماه دسامبر سال ۱۹۱۱ خود متن تلگراف دیگری را چاپ کرد که «انجمن نسوان» به کمیته زنان سا فر اجمت لندن فرستاده بود: «دولت

روسیه به ما اولتیماتوم داده و می خواهد استقلال خودمان را تسلیم او کنیم. گوش مردان اروپائی به فریاد مابدهکار نبوده است؛ آیا شما زنهای اروپائی هم نمی توانید کاری بکنید؟». بدبختانه زنان سافراجت اروپائی هم کاری جز اذعان به عجز خود نکردند.^۴

پس از کودتای سال ۱۹۰۸ (کودتای محمدعلیشاه و آغاز استبداد صغیر)، زنان نه تنها مشارکت با مردان در مبارزه را افزایش دادند، بلکه خبر از تظاهرات خیابانی آنها در دست است. در تبریز، زنان در لباس سربازان جنگیدند و کشته شدند؛ نمایندگان مجلس رادرخانه های خود پناه دادند و در اختفای مبارزین مشروطه خواه فعالانه شرکت کردند. باز، خبر مربوط به این کوشش ها رابیشتر می توان در اسناد تاریخی جست تا در لابلای جراید. من حیث المجموع هرگاه که اقدامات زنان معطوف به اتخاذ تصمیم مستقل از طرف آنان می شد، جراید هم مدردی چندانی با آن نداشتند. مثلاً با فزونی گرفتن ترورهای سیاسی، اسناد تاریخی مبین آن است که حداقل یک مورد از این ترورها، به شرح ذیل، توسط یک زن انجام گرفت: زمان کوتاهی پیش از به توپ بستن مجلس، در حالیکه نیروهای قزاق خیابانهای شهر رادر اشغال خود داشتند، دست علمای مرتجع باز گذاشته شده بود تا تمامیت نهضت مشروطه را بی آبرو کنند. در میدان توپخانه، در مرکز شهر، یک روحانی برای جمعیت سخنرانی می کرد «که ناگهان از میان جمعیت زنان زنی بلند شد طیانچه ای از زیر چادر درآورد و آخوند را هدف تیر قرار داد». وی بلافاصله دستگیر و در همانجا به قتل رسید. چنین وقعه ای، انعکاسی در جراید نداشت، در حالیکه قضیه نسبتاً کم اهمیت زن سالار حشمت مورد توجه فراوان قرار گرفت. روزنامه استقلال تبریز در سال ۱۹۰۷ می نویسد هنگامی که سالار حشمت توسط کمیته انقلابی به قتل رسید کنسول روس در تبریز بلافاصله حمایت دولت متبوع خود را از بیوه وی اعلام کرد. بیوه مورد اشاره، از آنجا که این حمایت را رد کرده بود، از طرف جراید لقب شیرزن گرفت؛ وی ترجیح داده بود که مردان کشور خودش از او حمایت کنند. ایران نو و ناظم الاسلام کرمانی گزارش از حادثه مشابهی در سپتامبر ۱۹۰۹ می دهند. واضح است که رهبران ملی از مردم می خواستند که تحت «حمایت» خارجی، بی توجه به نوع آن، نروند.

تا این زمان زنان در مسیر جنبش مستقل خود به خوبی گام برمی داشتند. زنان، با جلب حمایت نسبی بعضی از نهادهای لیبرال و دمکرات از قبیل روزنامه ایران نو (که به عنوان یکی از بهترین روزنامه های نیمه دوم دوران مشروطیت توصیف شده)، مبادرت به ایجاد مرکز اطلاعات، با قصد کمک به زنان همه طبقات، کردند. اولین روزنامه ای که به دست زنان و برای زنان نشر شد، به همت یکی از

انجمن های سری زنان بود. خانم کحاک سردبیر آن بود. مجله شکوفه (که در سال ۱۹۱۳ منتشر می شد) بخش اصلی مطالب خود را به انعکاس مسائل زنان اختصاص داد و بدین وسیله بذرات چیز را که شاید بتوان بدان نام «نهضت زنان» داد افشاند.

معدالک در سال ۱۹۱۹ بود که با تاسیس زبان زنان، به همت صدیقه دولت آبادی، جهان زنان روزنامه نگار ایرانی به اعتبار واقعی خود دست یافت. از همین دوران بود که مقالات مربوط به زنان حوزه خانه داری و بچه داری را پشت سرگذارد و طرح امور جاری در داخل و خارج کشور سهم اصلی یافت. حقیقت این است که روزنامه دولت آبادی ندای قدرتمندی بود بر علیه موافقت نامه روس وانگلیس. بهر تقدیر حتی تا سال ۱۹۱۰، میسیونرهایی که در جراید غربی نوشته هایشان چاپ می شد خبر از ظهور پدیده ای نو در ایران می دادند، پدیده ای که آنها «زن امروزی ایران» می نامیدندش. حداقل سه نویسنده مختلف از سه نقطه مختلف جهان متفق القولند که در زندگی زنان ایرانی تغییرات فاحشی در حال وقوع است. خانم رهیا در نشریه گسار زنان^۱ می نویسد:

«زنان، خود، در حال به پا خاستن هستند؛ و این به خودی خود بارزترین مشخصه پیشرفت است. یکی از قرائن این پیشرفت، در خلال سالهای اخیر، تغییر در لباس پوشیدن آنهاست... در عین حال تغییرات را فقط نمی توان به آثار ظاهری منحصر دید. عادات هم به اندازه سرو وضع ظاهر، سریعاً تغییر می کند. افکار نو، خود می نمایاند. اکنون در میان زنان ایرانی، شوقی وافر برای تحصیلات و زندگی معنی دارتری وجود دارد. اعتقاد آنها راسخ و امیدشان فراوان است. معدالک آنها نمی دانند که قادر به خواندن بودن، لزوماً و همواره چاره درد نیست. زنی ثروتمند که می تواند، تاحدی، ترکی عثمانی بخواند می گوید بیشتر وقتش صرف سروکله زدن با لغات نامانوس است. لغاتی که در داستانهای نوشته شده به زبان ترکی عثمانی فراوان و نتیجه ترجمه آثار فرانسوی به این زبان است. وی چنین کاری را کسالت آور و ملال انگیز می داند.»

«اندیشه های نو پایه درون اندرونی ها گذارده». این چیزی است که یک زن میسیونر از تهران نوشته. وی خبر از تحولات قابل توجه در طرز پوشاک زنان می دهد و از اشکال راحت تر زندگی، اکنون کفشهای تخت صاف و مزاجم، جای خود را به کفشهای راحت داده. «شش هفت ماه پیش زنی جوان و منور الفکر پوششی ابداع کرده که جای چادر و روبنده را گرفته». خانم ستا کینگ می گوید که زن امروزی ایران، در پذیراییهایش کمتر به این وسواس می افتد که مجلس میهمانیش را به انواع آشامیدنیها و خوراکیهای رنگارنگ بیاراید، کمتر اصرار دارد که با «این رامیل کنید

و آن رانوش جان بفرمایند» گفتن هایش جان میهمانان را به لب رساند؛ اکنون کمتر می توان در هر گوشه و کنار زنی خدمتکار دید و در دختران میل بیشتری مشاهده می شود که چای و شیرینی را حتماً با دست خود تعارف کنند. زنان میزبان، این روزها کمتر، با کوچک نمایی می گویند: «ما زنان ایرانی هیچ ارزشی نداریم». زنان از اینکه در زمان کودکی شان مدرسه ای در کار نبوده افسوس می خورند و از روزگاری سخن می گویند که نمی توانستند، مثل دختران چهارده سالهٔ محصل امروز، به کسب علم بپردازند. مادران امروز به دخترانشان می بالند و تصدیق دارند که سرزمینشان به مادرانی فهیم نیازمند است. حتی پدرها و برادرهای امروز به تحصیل دخترها و خواهرهای خود توجه نشان می دهند و مباحثات می کنند. در دبستانهای امروز حجاب (چهار عمل اصلی)، جغرافیه، تاریخ، فیزیک و ریاضی و اخلاق تدریس می شود. زبان فارسی، نسبت به زبان عربی، مورد عطف بیشتری است. تمام مدارس دخترانه توسط افرادی اداره می شود که جازه نامهٔ مخصوص دارند و منظمًا توسط بازرسان مربوطه سرکشی می شود. گرچه، در حیطه تحصیلات دختران، هنوز تا کید بر کسب اطلاعات است تا شکوفایی استعداد؛ معذالک دختران در کار خود سخت کوشی و اشتیاق به خرج می دهند. زنان شوهردار به مدارس پذیرفته می شوند و غالبشان به موسساتی وابسته اند که فعالیتهای بشردوستانه دارند. آگاهی اجتماعی زنان امروز، نسبت به گذشته، به مراتب وسیع تر است و بهمین خاطر استفاده از منسوجات ساخت داخل شدید تر شده و نتیجتاً صنایع بومی مورد تشویق قرار می گیرند. حتی تعدادی دختر برای آموزش خدمات بهداشتی، به خارج فرستاده شده اند. در سال ۱۹۱۵، جلسه پشت جلسه بود تا در باب وضع بحرانی ازدواج زودرس دختران و همچنین شرایط مناسب تر تحصیل آنها بحث شود. این جلسات، گاه به دلیل طبیعت خود بی ثمر بود و فراموش می شد و گاه عوامل بیرونی همچون آیدمی و یا وضع اقتصادی کشور و دشواری می کرد که طرح های خود راها کنند؛ به کرات و مرآت عنمای کهنه پرست با این طرحها درافتادند. با وجود همهٔ اینها، آرایه ای به حرکت افتاده بود که گرچه زیگراگ گاه تند و گاه کند می رفت، از حرکت بازداشتن و یا برگرداندنش غیرممکن بود.

یادداشتها

۱ - در ادبیات این دوره تا کید فراوان برقرشی همچون «صفات مردانه» و «صفات زنانه» رفته است. این ادبیات زن را متصف به دتتش صفتی کرده که در مجموع اساس هستی و سرشت خاطلی بشر بشمار می رود. و راجی بی وفایی، بزدلی، طمع، حسادت و تنگ نظری بخشی از خصوصیات مستتر در طبیعت زن است.

۲- به سال ۱۹۱۱ یک نماینده مجلس، حقوق و مسائل زنان را در آنجا طرح کرد. تا میزاندن تنها منبع در دسترس در باب این واقعه تاریخی است. در شماره یازدهم اوت این روزنامه، به سال ۱۹۱۱، مطلب ذیل به چاپ رسید: «مجلس ایران به طرح مسئله حق رای برای زنان پرداخته و یکی از نمایندگان از آن دفاع کرده است. این وکیل کسی جز حاج وکیل الرعایا نماینده همدان نبود که روز سوم اوت با دفاع تمام و کمال از حقوق زنان، مجلس را به حیرت انداخت. قضیه هنگامی مطرح شد که مجلس، به آرامی، مشغول بحث بر سر انتخابات پانز آینده بود؛ یکی از نکات بحث محرومیت زنان از حق انتخاب کردن بود. حاج وکیل الرعایا با این نکته مخالفت کرد. ظاهراً مجادله بر سر چنین موضوعی، که مثل روز روشن می نمود، بی هنگام تلقی شد. اما وکیل الرعایا پشت تریبون رفت و به صراحت اظهار داشت که زنان انسانند و حقوق حقه خود را دارند و بایسته است که حق رای نیز داشته باشند. چنین اظهاراتی مجلس را به لرزه انداخت تا آن زمان حاج وکیل الرعایا سیاستمداری جدی شناخته شده بود و اکنون مجلس داشت در بهت و حیرت به سخنان باورنکردنی وی گوش میداد و نمی دانست که حاج وکیل الرعایا شوخیش گرفته یا جدی است. سخنران از یکی از اعضای حاضر در مجلس درخواست پشتیبانی کرد. اما درخواستش بی جواب ماند. مجتهدی که سخنان حاج وکیل الرعایا تحریکش کرده بود ازجا برخاست و صریحاً گفت که در سراسر عمرش هرگز گوش خود را به چنین اظهارات کفرآلودی نیالوده بوده است. سپس متشنج و برافروخته گفت که نه برای زنان حقوقی قائل است و نه در آنها صیغه های انسانی می بیند».

(از مقاله منگل بیات فیلیپ، «زن و انقلاب در ایران: ۱۹۱۱-۱۹۰۵»)

۳- نقل از کارنامه زنان مشهور ایران، قویمی.

۴- «باتاسف باید بیگوئیم که ما قادر نیستیم دولت انگلیس را وادار کنیم که حتی به زنان هموطنش، یعنی ما هم، آزادی دهد. مانیز، مثل شما، در نفوذ سیاستمداران کشور خود عاجزیم». مطالعه جامع نشریات طرفدار رهائی زن در انگلیس بین سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۵ (یعنی نشریه های Suffragette و Womanhood) نشان میدهد که هیچ گزارشگری درباره وضع زنان ایرانی در آنها نیست. این نشریات چند مطلب در باب زنان هند و دیگر مستعمرات بریتانیا دارند؛ اما وضع کشورهای نیمه مستعمره از قبیل ایران بسیار مرود غفلت بوده است.

برگزیده ای از ماخذ

جراید فارسی:

حبل المتین، ۱۹۰۸-۱۹۰۵

عدالت، ۱۹۰۷-۱۹۰۶

قانون، شماره های ۱ الی ۴۱

ایران نو، ۱۹۱۱-۱۹۰۹

جراید انگلیسی:

Womanhood, 1899 - 1907
Suffragette, 1912 - 1915

مجموعه های پراکنده ادوارد براون به حدود صد عنوان مختلف روزنامه می رسد که مربوط به ادوار مختلف زمان مورد پژوهش است.

کتابهای فارسی:

تاریخ مشروطه ایران: احمد کسروی
آثار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در اسناد منتشر نشده دوران قاجاریه، هماناقل و فریدون آدمیت

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی
تاریخ جراید و مجلات ایران، محمدصدر هاشمی
کازنامه زنان مشهور ایران، فخری قویی

کتابهای انگلیسی:

Edward Brown, Press and Poetry of Iran,
Cambridge University Press,
1914.

Edward Brown, The Persian Revolution, 1905-
1909, CUP, 1910.

Morgan Shuster, The Strangling of Persia,
Century Co., 1920.

Eustache de Lorey & Eveleigh Nash, Queer
Things About Persia, London,
1907.

Mangol Bayat Phillip, "Women and Revolution
in Iran: 1905-1911," in
Women in the Muslim World,
Ed. by L. Beck & N. Keddie,
Harvard University Press,
1978.

Hamid Molana, "Journalism in Iran," un-
published Dissertation,
Northwestern University, 1963.